

مکاسب محرمة / حفظ کتب ضلال

بسم الله الرحمن الرحيم

روایت «عبدالملك ابن أعین»

در ادله حرمت حفظ کتب ضلال به آیات و بعد به روایات تمسک شد و آخرین روایتی که مطرح شد روایت معتبره ی عبدالملك ابن أعین بود. که از حضرت سؤال کرد که من مبتلای به علم نجوم هستم و حضرت فرمود که اهل الکُتُبک که در مورد این مسئله بحث اجمالی کردیم.

تفاوت مقدمه واجب و مقدمه حرام

الف. وجوب مقدمه واجب

مطلبی که وجود دارد این است، که بین مقدمه واجب و مقدمه حرام در حکم عقل تفاوت وجود دارد. به این معنا که مقدمه واجب به حکم عقل واجب است و عقل می گوید یک وجوب غیری و الزام غیری از ذی المقدمه به مقدمه تشریح می شود، وقتی شارع ذی المقدمه ای را واجب کرد، مقدمه آن هم عقلاً ضرورت اقدام دارد و باید انجام شود و عقلاً از وجوب ذی المقدمه یک وجوب عقلی برای مقدمه استنتاج می شود. چون بدون آن نمی شود امر و خواسته مولا را اجابت کرد.

ب. عدم حرمت مقدمه حرام

اما در مقدمه حرام، این حرمت تصرّی نمی کند، حرمت ذی المقدمه، عقلاً مستلزم حرمت مقدمه نیست. برای این که در طرف فعل، بدون انجام مقدمه، انجام ذی المقدمه میسر نیست. ولی در طرف ترک، ملازمه ای وجود ندارد که بگوییم ترک ذی المقدمه مترتب بر ترک مقدمه است. این توقف و ترتب و تلازم در طرف وجوب، وجود دارد ولی در طرف ترک و عدم، این ملازمه نیست.

اگر ذی المقدمه بخواهد محقق شود باید مقدمه هم محقق شود ولی اگر بخواهد ذی المقدمه ترک شود، لازم نیست مقدمه ترک شود. با فرض فعل مقدمه، باز هم می شود ذی المقدمه را ترک کرد چون مطلوب در وجوب فعل ذی المقدمه است و وقوع خارجی این مطلوب بدون فعل مقدمه ممکن نیست. مطلوب مولا این است که ذی المقدمه محقق شود و این بدون تحقق مقدمه میسر نیست و لذا عقل می گوید که این واجب است ولو وجوب غیری.

اما مطلوب در حرمت، ترک این امر است و این ترک متوقف بر ترک ذی المقدمه نیست بلکه ممکن است مقدمه را انجام دهد ولی ذی المقدمه را انجام ندهد و لذا چون در این طرف تلازم وجود ندارد و ترک ملازمه با ترک

مقدمه نیست بنابراین حرمت از ذی المقدمه به مقدمه تصری نمی کند . و این امری است که در اصول گفته شده است و از امور خیلی واضح و مورد اتفاق می باشد.

استثناء در مقدمه حرام

اما همان طور که مکرر عرض کرده ایم یک استثنائی در مقدمه حرام وجود دارد :

الف. حرمت مقدمه تولیدیه حرام

آن استثنا در مقدمات تولیدیه است که در مقدمات تولیدیه عقل می گوید ترک مقدمه واجب است چون ترک ذی المقدمه در مواردی به ترک مقدمه است ، به حیثی که اگر مقدمه را ترک نکند در ذی المقدمه واقع می شود . آن چه که از نظر شرعی حرام است این است که « لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ، لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ » خودت را نکش و خود کشی به آن لحظه ای است که سرش به زمین می خورد و موجب تلف نفس او می شود و این که خود را از ساختمان بلند پرت کند خودکشی نیست بلکه مقدمه خود کشی است چون تا وقتی به زمین برخورد کند کمی طول می کشد منتها این مقدمه ای است که بعد از وقوع ذی المقدمه از اختیارش خارج می شود و لذا در این جا می گوئیم که بین وقوع مقدمه و وقوع ذی المقدمه ملازمه است و ترک مقدمه ، مقدمه ی ترک ذی المقدمه است و بعد از آن اختیاری باقی نمی ماند و لذا می گوئیم مقدمه تولیدیه، حرام است .

مطلبی که در این جا وجود دارد این است که یک حالت دیگری داریم که آن هم قابل توجه است و استثنای اول آن جا بود که مقدمه تولیدی است و عقلاً و عرفاً با فرض پرت کردن خود از پشت بام ، تلازم است و در چنین جاهایی یک تلازم عقلی و عرفی نوعی است یعنی هر کس خود را پرت کند ، این شکل اتفاق می افتد .

ب. حرمت مقدمه حرام بالنسبه فاعل

صورت دومی که در این جا قابل بحث است این است که این طور نیست که بعد از وقوع مقدمه به صورت نوعی و تلازم عرفی ، اختیاری نسبت به ذی المقدمه نباشد و سلب اختیار شود ولی به لحاظ حال شخصی ، فرد طوری است که اگر مقدمه را انجام داد ، این شخص به لحاظ ضعف ایمان و یا به دلایل دیگر نمی تواند ذی المقدمه را انجام ندهد . مثل کسی که می داند اگر در فلان موضع و فلان جا قرار گیرد ، دیگر نمی تواند خود را کنترل کند و در این گناه واقع می شود . یعنی به دلیل ضعف ایمان یا شدت جاذبه ای که در آن گناه وجود دارد ، اگر او در این موضع قرار گیرد و این مقدمه را انجام دهد دیگر نمی تواند خود را کنترل کند و اگر در این فضا قرار گرفت طوری است که مبتلای به موسیقی یا فلان فحشا ... می شود و شخص او در شرایطی است که می داند این امر انجام می شود ولو این که اختیار به معنای از پشت بام پرت کردن سلب نمی شود .

این یک نوعی است که کمی با آن متفاوت است و مسبب الاختیار عقلی نمی شود یا ممکن است همه این طور نباشند ولی او این طور است و وقتی در این شرایط قرار گیرد نمی تواند خود را کنترل کند و ممکن است بگوئیم که نکته قبلی را که گفتیم مقدمه حرام، حرام است هم شامل می شود . مقدمه حرام نیست مگر اینکه تولیدی باشد

و ممکن است بگوییم شکل دوم هم تولیدی است ولو به حسب حال شخص او و احوال و روحیات او نوعی تولیدی است و البته نه این که اختیار ندارد بلکه اختیار دارد و تولیدی به معنای الامتناع بالاخر نیست مثل از پشت بام پرت شدن که شخص اختیاری ندارد و وسط راه نمی تواند منحرف شود و هیچ اختیاری ندارد که این مقدمه تولیدی و تسبیبی است اما در صورت دوم شخص از نظر عقلی و عرفی اختیار دارد و می تواند جلوی خود را بگیرد ولی به حسب عادت و اوضاع و احوال و درجه ی ایمانی که او دارد نمی تواند کاری کند .

بنابراین به همان دلیلی که گفتیم تلازم بین الوجوبین است ، مقدمه واجب ، واجب است و به همان دلیل که تلازمی بین ترک و ترک نیست ، مقدمه حرام ، به این صورت حرام نیست .

اما دو حالت استثنا وجود دارد که باهم تفاوت دارند : یک استثنا این است که تولیدی و تسبیبی است و وقتی آمد هیچ اختیاری باقی نمی ماند و این حرام است اما در استثناء دوم اختیاری باقی می ماند و بعد از این که این مقدمه را انجام داد و در محیطی قرار گرفت که محیط فساد است مسبب الاختیار نمی شود اما او امکان اعمال این اختیار را ندارد و بعید نیست که در صورت دوم نیز بگوییم مقدمه حرام است و بعید نیست که بگوییم در این نوع موارد عقل به تصریح حرمت از ذی المقدمه به مقدمه حکم می کند ، منتها این حرمت در مقدمه مشروط به شرط متأخر است و اگر بر حسب اتفاق قدرتی پیدا کرد که خود را کنترل کند در این موقع می فهمیم که مقدمیت نداشته است و حرام نیست . ولی اگر آن فعل واقع شد آن حرمت غیری به خاطر تلازمی که به حسب عرف وجود دارد ، بوده است .

حفظ کتب ضالاه ، مقدمه تولید حرام

آن چه که در روایت عبدالملک ابن أعین وجود دارد احتمالاً مصداقی از همین قسم دوم است و تقریر آن این است . که در روایت می گوید من مبتلای به این علم شده ام و کتابهایی دارم و از آنها استفاده می کنم و وقتی می خواهم کاری را انجام دهم ، نگاه می کنم که طالع خیر است یا طالع شر است و اگر طالع خیر باشد انجام می دهم و اگر طالع شر باشد انجام نمی دهم و حضرت می فرماید که « **تَقْضَى؟** » یعنی تو در این دام قرار گرفتی و با اعتقاد این کار را انجام می دهی ؟ و او می گوید : بله « **أَفْضَى** » یعنی چون عادت کرده و انس گرفته است وقتی نگاه می کند ، نمی تواند معتقد نباشد و طوری است که نگاه به این کتب و استفاده از این کتب برای کسی که مبتلای به این قصه بوده است و دائماً در این مسیر حرکت می کرده است دیگر نمی تواند خود را از آن جدا کند و چون حال او این گونه است حضرت می فرماید « **أَحْرِقْ كُتُبَكَ** » . که البته این نمی خواهد ارشاد محض باشد و اگر ارشاد هم باشد ارشاد به حکم عقلی است . که عقل می گوید حرام است و باید این مقدمه را از خود دور کنی و مبتلای به این مقدمه نشوی و این کتاب تولیدی نیست که هر کس آن را داشته باشد ، مبتلای به این علم شود . ولی به حسب حال شخصی او یک حالت تولیدی دارد که این مصداق همان صورت دوم است که عرض کردیم و در این جا یا حکم عقلی است یا ممکن است بگوییم مولویت هم شده است . یعنی می گوید حرام مولوی است و

باید از بین برد و بعید نیست ما بگوییم که آن چه در این روایت آمده است مربوط به شکل دوم است . که بعید نیست حکم آن از نظر اصولی این طور گفته شود .

(جواب سوال : اگر در بحث مقدمه حرام کسی بگوید فقط مقدمه تولیدی حرام است و شکل دوم را عقلاً حرام نداند ، چیزی که در این جا آمده است ، مولویت است اما اگر شکل دوم را بگوید در آن صورت حرمت وجود دارد منتها ارشاد به چیزی است که عقل هم آن را می گوید .)

آیه ۳۰ سوره حج و آیه ۶ سوره لقمان

نکته دیگری که در این جا باید توجه کرد ، این است که اگر کسی از آیه « مَنْ يَشْتَرِ لَهْوَ الْحَدِيثِ يَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ » اطلاقی به دست آورد که حفظ هر وسیله گناه و کتاب ضلال حرام است با قطع نظر از این که مفسده ای و ضلالی بر آن مترتب می شود ، یا نه که اگر آن را استفاده کند . این روایت مقید آن می شود . چون روایت می گوید اگر قضاوت نمی کنی و ابتلای به گناهی در این نیست ، حفظ این کتاب مانعی ندارد ولی اگر موجب گناه است ، اشکال دارد . پس آیات و روایات ، نسبت به جایی که حتی ضلالی وجود ندارد ، اطلاقی ندارند و اگر هم اطلاقی وجود داشته باشد با روایت عبدالملک ابن أعین تخصیص می خورد .

محل حرمت حفظ کتب ضلال (حرمت مقدمی و اعانه)

بنابراین حفظ کتب ضلال در صورتی که موجب اضلال شود حرام است . اما اگر موجب ضلال خودش شود این حالت شبه دوم تولیدی شخصی و به حسب تولیدی روانشناختی است و حرام مقدمی است و اما اگر برای دیگران هم باشد ، هم از باب اعانه و هم از باب ادله ای که داشتیم حرام است . اما در جایی که موجب اضلال نیست و او تحت تأثیر آنها قرار نمی گیرد ، اشکال ندارد حتی اگر اطلاقی داشتیم روایت عبدالملک آن را تخصیص می زد . پس نوع اول از دلایل از کتاب بود که چند آیه بود و نوع دوم از روایات بود که چند روایت بود و نوع سوم حکم عقل است .

حکم عقل در حفظ کتب ضلال

استدلال شده است به این که عقل در این جا به حرمت حفظ کتب ضلال حکم مستقل دارد و بلکه به وجوب اتلاف کتب ضلال و مافی حکم کتب ضلال ، حکم مستقل دارد و همان طور که اشاره کردیم کتب ضلال یک نمونه است و شامل فیلم و سی دی و ... هم می شود . همانطور که گفتیم ضلال اختصاص به ضلال اعتقادی ندارد و چیزهای دیگر را هم شامل می شود .

در مکاسب آمده است و بزرگانی نیز گفته اند که عقل به قبح حفظ اسباب و آلات و وسائل و کتب ضلال حکم می کند و بلکه به وجوب و حسن اتلاف و اعدام موادی که ضلال آور است ، حکم می کند و گاهی هم گفته می شود که این حکم عقل چند تقریر دارد که یکی این است : « عقل به طور مستقل به وجوب اتلاف مواد ضلال حکم می کند » و چون حکم عقلی مستقل است ، شرع این را با قاعده ملازمه می پذیرد .

نظر امام خمینی (ره)

این موضوع معرکه آرا است و اختلاف بزرگی بین این دو دیدگاه در بین فقهای ما وجود دارد. یک طرف قصه کسی مثل امام است که ظاهر کلام ایشان این است که بر حرمت حفظ کتب ضلال و بلکه وجوب اعدام کتب ضلال ادعای بدهت و حکم مستقل عقل کرده اند و دیگران هم چنین ادعایی دارند از جمله آقای خرازی در کتاب مکاسب در چندین صفحه تأکید دارند که عقل حکم مستقل به این مسئله دارد.

نظر آقای خویی و آقای تبریزی

در نکته مقابل کسانی هستند که این را قبول ندارند از جمله مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای تبریزی هستند که آقای خویی می فرمایند که ما چگونه می توانیم بگوییم که قلع ماده فساد به طور کلی واجب است و عقل به طور مستقل به قبح حفظ آنها و ضرورت اعدام آنها حکم می کند و نظام این عالم بر این اساس مبتنی نشده است که قلع ماده فساد شود و عالم، عالم اختیار است و ما حتی نسبت به کفار و مشرکین که ماده فساد هستند و موجب انتشار فساد و ضلال می شوند، تکلیف کلی نداریم که به هر شکلی است باید قلع کرد. البته در بعضی جاها جهاد داریم و در بعضی جاها هم کافری که ضمی یا معاهد است، حکم عقلی مستقل وجود ندارد که باید از بین برد و اگر حکم عقلی مستقل بود، نمی شد آن را تخصیص زد و نباید استثنا بخورد که بودن کافر ضمی یا معاهد مانعی ندارد و می فرمایند که چیزی با ملاحظه این که خداوند ما را مأمور به قلع هر نوع ماده فساد علی الاطلاق نکرده است نمی شود قائل شد البته ممکن است در امور مهمه ای این طور باشد ولی چنین چیزی با ملاحظه احکامی که داریم وجود ندارد و اگر چنین چیزی لازم بود خداوند خود آنها را از بین می برد که این نکته را جواب دادند که این تکلیف ما است که این جواب درستی است منتها این بیان که در این جا تقریر می کنیم اگر این بیان در کلام آقای خویی بیاید نمی شود با این ها جواب داد و آن بیان این است که اگر حکم عقلی مستقل مطلق به این که باید قلع ماده فساد کرد بود اگر در این حکم اطلاقی باشد نباید تخصیص بخورد.

نظر آقای اعرافی

الف. حفظ کتب ضلال، مقدمه بر حرام

نکته ای که شاید بحث را روشن تر کند این است که ما در جایی که چیزی به صورت فعلی موجب اضلال باشد بعید نیست که بگوییم عقل چنین حکمی می کند و شاید ادله شرعی نیز پیدا کنیم که محو آنها و از بین بردن آنها واجب است و حفظ آنها حرام است، برای این که فرض این است که حفظ این موجب ضلال می شود. یعنی جایی که ادوات و ابزاری باشد که موجب ضلال است، حفظ آن اشکال دارد و بلکه اعدام و اتلاف آن لازم است

ب. نداشتن فعلیت حفظ کتب ضلال

اما در جایی که چیزی شأنیت این را دارد ولی فعلیتش محرز نیست مثلاً در کتابی مطالب ضلال است اما این کتاب در جایی یا دست افرادی است که ضلالی بر این مترتب نمی شود. بلکه موجب تقویت اعتقادات هم می شود، در

این جا دو طرف طیف را می‌گوییم که واضح است در یک جایی یقین داریم که حفظ این کتاب ضلال موجب می‌شود خود یا فرزندش در مسیر گناه قرار گیرد که در این جا قطعاً عقل به طور مستقل به قبح حفظ آن حکم می‌کند و به وجوب از بین بردن آن حکم می‌کند و در جای دیگر یقین داریم که چنین چیزی بر آن مترتب نمی‌شود و یقین دارد که با خواندن چنین کتابی قطعاً تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد در این جا به نظر می‌آید حکم عقلی مستقل به قلع ماده فساد که فعلیتی در آن نیست وجود ندارد و در جاهایی هم که احتمال ضعیف و موهومی باشد باز هم حکم عقلی مستقل وجود ندارد.

در روایت عبدالملک ابن أعین وَ يَشْهَدُ عَلٰی ذٰلِكَ که وقتی گفت: تَقْضٰی حضرت فرمود: اُحْرَقَ کُتُبُکَ و گرنه اگر می‌گفت من این کتاب را می‌خوانم و تحت تأثیر قرار نمی‌گیرم، حضرت می‌فرمود مانعی ندارد و این که عقل به ضرورت قلع ماده فساد حکم مستقلی داشته باشد ولو این که اطمینان نداریم فساد و ضلالی بر او مترتب شود، چنین چیزی وجود ندارد و لذا به نظر می‌آید که در این حکم عقلی در جایی که ضلالی وجود داشته باشد عقل حکم به از بین بردن آن می‌کند. اما در جایی که احتمال نمی‌دهد و یا احتمال موهومی می‌دهد بعید است که عقل حکم مستقلی داشته باشد و در روایت عبدالملک أعین حضرت می‌فرماید: اگر ماده ضلالی باشد اما به فعلیت نرسد، بودن آن مانعی ندارد.

در حکم عقلی اول این نکته را قبول داریم که وقتی عقل می‌گوید باید چیزی را که موجب ضلال می‌شود از بین برد. این مادامی است که خود شرع و خود مولا اجازه ندهد و چیز منجز نهایی نیست. بلکه مشروط به این است که شارع اجازه ندهد و گرنه، اگر اجازه دهد با این که ضلالی هم مترتب می‌شود ولی می‌گوید در این جا این اقدام را نکنید و بعید نیست که بگوییم در آنجا حکم عقلی مستقل به این که باید آن را از بین برد، داریم ولی این حکم عقلی مشروط بر این است که خود شارع اجازه ای ندهد مثلاً می‌داند علیرغم این که کافر ضمی در جامعه تأثیر می‌گذارد ولی به خاطر مصالح اهمی اجازه داده است.

پس یک حکم عقلی مستقل در جایی که به ترتب ضلال یقین دارد، وجود دارد ولی حکم عقلی مستقلی که مشروط به این است که خود شارع تجویز نکند وجود ندارد و عقل چنین استقلالی ندارد.